



## کاریزمایی و فرهنگی

علیرضا علوی تبار، هادی خانیکی، عباس عیدی و تقی آزاد ارمکی

شهرود امروز، ش ۴۹، ۸۷/۳/۱۲



**چکیده:** نویسندگان این مجموعه مقالات کوشیده‌اند رهبری حضرت امام علیه السلام را منطبق با نظریه کاریزماتیک ویرنمایند. و تأکید می‌کنند انقلاب اسلامی صرفاً نتیجه شخصیت کاریزمایی حضرت امام علیه السلام است.

● **علیرضا علوی تبار:** ساختار حقوقی نظام جمهوری اسلامی ایران حاصل تعامل سه خواسته و در نتیجه سه نیروی مهم است. یک خواسته مهم تقاضای عمومی مردم و نخبگان برای نفی استبداد و جایگزین کردن نظامی است که در آن قدرت حکومت هم محدود باشد و هم پاسخگو. یک خواسته موثر دیگر، تقاضای روحانیانی بود که به عنوان بازوهای رهبر انقلاب عمل کرده بودند و در مرحله تکوین انقلاب گسترش دهنده پیام آن و بسیج‌کننده توده مردم بودند و در مرحله تداوم آن مدافعان نظم و ثبات جامعه. این بخش از روحانیان توقع و انتظار داشتند که در ساختار حقوقی جمهوری اسلامی جایگاه شایسته‌ای متناسب با نقش خود به عنوان سرکردگان فکری داشته باشد. این درخواست برای دادن امتیاز خاص به بخشی از جامعه به دنبال خود نیروی قدرتمند این بخش را داشت.

خواسته سوم به رهبر انقلاب بازمی‌گشت. رهبر انقلاب از دیدگاه پیروانش شخصیتی استثنای بود که رسالتی تاریخی برای بنیانگذاری یک نظم تازه داشت. علاقه به رهبر انقلاب توأم با نوعی اظهار شگفتی و تأکید بر متفاوت و یکه بودن او در تاریخ ایران بود. به معنای

دقیق کلمه امام خمینی علیه السلام شخصیتی فرهمند (کاریزماتیک) محسوب می‌شد. خواسته‌ای قدرتمند وجود داشت تا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران جایگاهی مناسب برای این شخصیت کاریزماتیک در نظر گرفته شود. این خواسته هم در میان نخبگان حامی داشت و هم از جانب توده مردم حمایت می‌شد. به این ترتیب بود که نظام جمهوری اسلامی از لحاظ ساختار حقوقی به نظامی سه‌وجهی تبدیل گردید. از یک سو چهره‌ای مردم‌سالارانه داشت که در بخش‌های مربوط به ریاست جمهوری و مجلس شورا و شوراهای منطقه‌ای قانون اساسی تجلی می‌یافت. از سوی دیگر وجهی با محوریت گروه روحانیان داشت و برای آنها حقوقی متفاوت در تصمیم‌گیری و خط‌مشی‌گذاری قائل می‌شد. ریاست قوه قضائیه و بخش قدرتمند شورای نگهبان از میان آنان برگزیده می‌شدند. اما بخش سوم تلاشی بود برای قانونمند کردن حضور یک رهبر کاریزماتیک. بخش مربوط به ولایت فقیه را باید در همین راستا درک و تفسیر کرد. طراحان و نویسندگان قانون اساسی کوشیده بودند تا بستر قانونی را برای حضور امام خمینی علیه السلام و ایفای نقشش به عنوان یک «بنیانگذار» در قانون اساسی فراهم آورند. روشن است که در چارچوب چنین ساختاری تا هنگام حضور رهبر فرهمند، وجه فرهمندی قانون اساسی بر دو وجه دیگر آن غلبه خواهد داشت و نظام جمهوری اسلامی ایران در عمل نظامی «کاریزماتیک» خواهد بود. در چنین شرایطی هم «مشروعیت» نظام و هم «شیوه مشارکت» در آن و هم «گفتمان رسمی» آن متأثر از غلبه فرهمندی بر آن خواهد بود. از نظر مشروعیت نظام مبتنی بر فرهمندی، مشروعیت خویش را از حضور رهبر بی‌نظیر و غیرقابل مقایسه با سایرین در قلب ساختار خویش می‌گیرد. هر کس بپرسد که چرا باید از حکومت تبعیت کرد، پاسخش این است که چون رهبر در آن حضور دارد و بر آن مسلط است، از نظر شیوه مشارکت نیز در نظام مبتنی بر فرهمندی شیوه مشارکت توده‌وار و بسیج شده از بالا (توسط رهبری) است. مشارکت خودجوش و سازمان‌یافته و مبتنی بر نهادهای واسط مدنی متعلق به نظام‌های دموکراتیک است. مشارکت نفوذی، غیررسمی، شخصی و مبتنی بر روابط نیز متعلق به نظام‌های اندک‌سالار و گروه‌سالار است. در نظام مبتنی بر فرهمندی مردم با اشاره و خواست رهبر و به صورت مستقل از انجمن‌ها و تشکل‌ها در صحنه حاضر شده و ایفای نقش می‌کنند. در این حالت گفتمان سیاسی رسمی نیز با کاریزما تناسب دارد.

● هادی خانیکی: امام مظهر عزت‌طلبی ملت و زنده‌کننده اعتماد به نفس مردمی شد که مشتاق

آزادی و رهای بودند، اما حاکمیت دیرپای استبداد و نفوذ گسترده استعمار در سلول‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران از سویی و سازمان‌نیافتگی و ناتوانی جریان‌های سیاسی از سوی دیگر آنان را در چنبره یأس و ناامیدی قرار داده است. مردمی‌ترین انقلاب پایانی قرن بیستم آنجا رخ داد که رنگ معنوی آن از پیوندی دینی و سیاسی میان امام و مردم حاصل شد و سد یأس و ناتوانی را شکست و نوع ممتاز و موفقی از رهبری فرهمند را به منصفه ظهور رساند. «شخصیت امام خمینی علیه السلام همچون همه رهبران فرهمند تاریخی، با موجی از ستایش‌های شورانگیز روبه‌رو بوده است».

چیستی و چگونگی رهبری بی‌بدیل امام را بیش و پیش از هر چیز باید معلول توانایی‌ها و شایستگی‌های شخصی، ویژگی‌های جامعه مذهبی ایرانی و نیز موقعیت خاص تاریخی دانست. گفتمان امام خمینی علیه السلام تنها یک صورت زبانی بی‌روح نیست. بخشی از یک شبکه پیچیده اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است که در زمینه خاص خود قابل فهم است. این «گفتمان» را نباید با «متن» اشتباه گرفت.

در رهبری فرهمند (به ویژه آنجا که جامعه نامتشکل و سازمان‌نیافته است) اندیشه، اخلاق و رفتار شخص رهبر است که او را به میان احساس و ادراک عموم می‌برد و ارتباطی پایدار و پویا را شکل می‌دهد فنون و آداب تبلیغات و پروپاگاندا هرگز نمی‌توانند کاریزما را خلق کنند. کاریزما به خصوص در آن حوزه‌ای که به شیوه رهبری امام خمینی علیه السلام اطلاق می‌شود، جلوه‌ای از همان پدیده‌ای است که مقطع حساسی از تاریخ پرفراز و فرود تلاش ایرانیان را برای دستیابی به آزادی، استقلال و پیشرفت، به پیش‌برده و چارچوب گفتمانی ویژه‌ای به خود گرفته است. این‌گونه از رهبری فرهمند در گفتمان امام خمینی علیه السلام معنا و جهت خاصی نیز داشته است. مفهوم کلی کاریزما بیشتر در پرتو نظریه‌های ماکس وبر به جامعه‌شناسی سیاسی راه یافته است. با این نگاه و بری، رهبری فرهمند امام خمینی علیه السلام دو وجه بارز و برجسته دارد که دربرآمدن، نقش آفریدن و رفتن ایشان خلق معانی ویژه‌ای کرده است.

نخست آن که شایستگی‌های ممتاز معرفتی و اخلاقی امام خمینی علیه السلام در آن حد بود که هرگز حتی در اوج دل‌بستگی‌ها و فرمان‌بری‌های بی‌نظیر مردم لحظه‌ای گرفتار خودمداری و خودپسندی نشود و خودی در برابر خداوند و مردم نبیند.

دوم آن که در بالاترین مدارهای فرهمندی به نظام‌مندی، نهادسازی و قانون‌مندی بیندیشد و بکوشد. سخن را با قضاوتی از ادوارد سعید، متفکر بنام معاصر، در این باب به پایان می‌برم:

«برای امام خمینی این یک امر قطعی است که هر چه زودتر این قانون اساسی مورد منازعه به مرحله اجرا درآید، بسیاری به ایشان گفته‌اند که تا پایان تجربه منازعه با آمریکا و دست و پنجه نرم کردن با این کشور همه‌پرسی را به تاخیر بیندازد. گفته شده که کشور در حال انقلاب است و برای مدت طولانی می‌تواند به خوبی دوران گذار و انتقال را تحمل نماید. اما این اعتراضات و اندرزها و پیشنهادات را امام یکباره به کنار می‌گذارد. تناقض شگفت‌آور آن که آنان که این مرجع، را به خوبی نمی‌شناسند تصور نمی‌کنند او یک قانون‌مدار موشکاف است، او تاکید دارد که قدرتش می‌بایست بر بنای قانون استوار باشد.»

● عباس عبدی: «انتخاب» سنگین‌ترین باری است که بر دوش انسان نهاده شده است و شاید تفسیری از آن آیه قرآن باشد که امانتی که خداوند بر آسمان و زمین و کوه‌ها عرضه کرد و از پذیرفتن آن سرباز زدند، ولی انسان آن را برداشت. و برخی این امانت را «اختیار» که لازمه آن آزادی است تفسیر کرده‌اند و همین سختی بار تحمل انتخاب و اخذ تصمیم است که موجب می‌شود گروهی از افراد گریز از آزادی را پیشه کنند.

اگر جامعه در وضعیت عادی و به دور از التهاب و پیچیدگی‌ها باشد و حدود انتظارات آینده و نیز امکانات و وضعیت موجود به طور نسبی شناخته شده باشد، تصمیمات جاری معمولاً کم‌هزینه و تا حدی نیز ساده هستند و انتخاب آن بار چندانی را بر دوش فرد سنگینی نمی‌کنند. اما در شرایط ویژه و بحرانی که نیازمند تصمیمات حاد و با ابعاد پیش‌بینی نشده هستیم، سنگینی بار انتخاب زیاد می‌شود، دلهره انتخاب و مسؤلیت ناشی از آن، چه بسا موجب پرهیز از اتخاذ تصمیم شود. حتی اگر در این شرایط فرد گامی را بردارد، برای ادامه گام‌های بعدی خود هراس و نگرانی دارد و هر چه تعداد و پیچیدگی تصمیمات بیشتر باشد، تزلزل و هراس و نگرانی نیز بیشتر می‌شود و از اینجاست که افراد در پی یافتن راهی برای خروج از این دلهره و اضطراب و تذبذب هستند. اگر این وضعیت در سطح سیاسی باشد، کاریزما بهترین راه برای خروج از بن‌بست است. پذیرش سیادت کاریزمایی تمامی این مشکلات را حل می‌کند. آرامش باور نکردنی برای زندگی اعطا می‌کند و افراد کاریزماتیک نیز در چنین برهه‌هایی ظهور می‌کنند.

همان‌طور که در ابتدا بیان شد نکته مهم در تبعیت از کاریزما این است که این سیادت برای شرایط ویژه و نه روزمره و حتی دنیوی است و با قواعد جاری شناخته شده رفتار لزوماً تطابقی ندارد، از این‌رو کاریزما می‌کوشد از درگیر شدن در امور جاری پرهیز کند، زیرا

بی‌توجهی به چنین کاری موجب عادی شدن کاریزما و خالی شدن از کارکرد آن می‌شود. بدترین حالت برای پیروان وقتی حادث می‌شود که، از یک سو، کاریزما را از دست بدهند و فردی را برای جانشین کردن او در ذهنیت خود نیابند و از سوی دیگر آمادگی روانی پذیرش انواع دیگر اقتدار، از جمله سنتی یا قانونی و عقلانی، را نیز نداشته باشد. در چنین وضعیتی، در نوعی خلأ و سیالیت قرار می‌گیرند که فشار آن کمتر از فشار و تنش ناشی از اصل انتخاب نیست. دقیقاً مثل نوجوانی می‌ماند که تحت سرپرستی پدری مهربان بوده و اکنون پدر خود را از دست داده و نه تنها از حمایت و سرپرستی او محروم شده و باید روی پای خود بایستد، بلکه چه بسا افراد دیگری را هم باید سرپرستی کند و تحت حمایت خود قرار دهد.

● **تقی آزاد ارمکی:** جامعه‌شناسی، علم شناسایی تغییرات و عاملی در ایجاد آن است. بدین لحاظ است که هم می‌توان جامعه‌شناسی را معلول حوادث و وقایع عمده تلقی کرد و هم این‌که علت حوادث و وقایع بعدی. توانایی اثرگذاری در جریان تحولات به بصیرتی است که این علم برای کنشگر فعال فراهم می‌سازد.

از میان مجموعه سنت‌های فکری و نظری در جامعه‌شناسی، به نظر می‌آید سنت وبری قدرت تبیین‌کنندگی بیشتری را در مورد حوادث ترکیبی دارد. از میان مجموعه سه نظام مفهومی مطرح شده به واسطه وبر (سلطه قانونی، سلطه سنتی و سلطه فرهمند) وبر تأکید بیشتری در انقلابی‌گری سلطه فرهمندی و انتظام‌بخش سلطه سنتی و قانونی دارد. از نظر او جامعه گذشته به دلیل سلطه سنتی دارای انتظام است و رابطه افراد با نظام سیاسی براساس سنت‌های اجتماعی سامان یافته است و در جامعه مدرن افراد و گروه‌های اجتماعی در ساختاری کلان با محوریت قانون عمل می‌کنند.

با توجه به نظام‌های مفهومی مطرح شده در سنت وبری، جریان انقلاب اسلامی را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟ کدامیک از انواع سلطه اشاره شده متناسب با حضور حضرت امام خمینی علیه السلام رهبر انقلاب اسلامی است؟ آیا او شخصیتی است سنتی که براساس عادت مورد احترام قرار گرفته و اعمال سلطه صورت گرفته است یا این‌که براساس نظام قانونی و سیستم اداری (سلسله مراتب حقوقی و قانونی) سلطه اعمال می‌شده است؟ یا این‌که رابطه مریدان و رهبر براساس سلطه کاریزمایی است؟ گفته‌ها تاییدکننده تناسب سلطه کاریزمایی در شخصیت امام خمینی علیه السلام و مریدان او (پیروان انقلاب اسلامی) است. برای فهم این داعیه لازم است کمی بیشتر در مورد سلطه کاریزمایی وبری بحث و بررسی کنیم. وبر از

جامعه‌شناسانی است که از مفهوم سلطه کاریزمایی در دو ساحت متفاوت و معارض استفاده کرده است: سلطه کاریزمایی از یک طرف جریانی انقلابی است و از طرف دیگر جریانی ضدانقلابی است. انقلابی‌گری کاریزما در نفی نظامی و سلطه‌ای است: از هر نوع آن، سستی یا قانونی. ضدانقلابی بودن آن همان جریان عادی شدن کاریزما و توجه به قانون و سنت است. با توجه به بیان فوق، در شرایط وقوع انقلاب اسلامی چه نوع سلطه‌ای در ایران وجود داشت؟ به نظر می‌آید انقلاب اسلامی ایران که تبلور یافته در اندیشه و عمل و رفتار امام خمینی ره و پیروان او می‌باشد، ساحتی کاریزمایی داشت. هر دو حالت و وضعیت (انقلابی و عادی) را با خود به ارمغان آورد. شرایط قبل از بروز سلطه کاریزمایی دوره انقلاب اسلامی با محوریت شخصیت، اندیشه، عمل و رفتار حضرت امام ره و مریدانش، تا حدود زیادی در تعامل با وضعیت سلطه قبل از این دوران دارد. زیرا سلطه قبل از انقلاب اسلامی در ایران ساحتی دووجهی داشت: هم سنتی بود و هم قانونی. نتیجه عمل سلطه جدید نیز دووجهی شد. از یک طرف نیرویی عاملی و نیرویی در سرنگونی سلطه قبلی که هم به لحاظ باطنی سنتی بود و هم به ظاهر قانونی جلوه می‌کرد، شد. سلطه شاهی سنتی بود؛ زیرا براساس اتکا به عرف سیاسی ایرانی و اهمیت یافتن سلطنت نظام شاهی استقرار یافته بود. از طرف دیگر، نظام سیاسی قبل از انقلاب اسلامی مدرن بود (البته بهتر است بگوییم شبه مدرن بود) زیرا براساس نظام سلسله مراتب و سلطه نظام اداری و قانونی اداره می‌شد. در ظاهر قانونی بود و سلطه آن صورت قانونی داشت. محتوای سلطه ایرانی قبل از انقلاب اسلامی سنتی بود و صورت آن قانونی.

اولین نتیجه بروز سلطه کاریزمایی امام ره ضدیت با سلطه دووجهی و معارض بود. وضعیت تعارض‌گونه سلطه قبل از انقلاب اسلامی زمینه شدت بخشیدن به عمل و تصمیم شد. همه پیروان از رهبر خود و رهبر نیز از پیروان انتظار حرکت تند و خلاص شدن از وضعیت تعارض‌گونه را داشتند. این انتظارات است که ضمن شدت بخشیدن به فرآیند عمل، پیوستگی دامنه‌دار و زمانمند بین رهبر و پیروان را فراهم کرد و فروپاشی دولتی و رژیم می‌ممکن و استقرار دولت و نظامی فراهم می‌شود. همه کسانی که در جریان عمل بودند، ضمن این که احساس خستگی می‌کردند، احساس ناتوانی نداشتند. خستگی را به پای وفاداری به آرمان‌ها می‌گذاشتند. شخصیت کاریزمایی و وفاداری پیروان در دوران انقلاب اسلامی به نوعی بازخورد وضعیت تعارض‌گونه بین دو نوع سلطه (سلطه سنتی و سلطه مدرن) شاهی

داشت. کاریزما تلاش دارد تا از درون این تعارض صورتی از عمل و اندیشه فراهم سازد و با متقاعد کردن پیروان فهمی از نظامی جدید ارائه دهد. این اتفاقی است که در جریان انقلاب اسلامی ایران به وقوع پیوست و از درون انقلاب اسلامی نظام سیاسی شکل گرفت. شکل‌گیری نظام سیاسی خود ضرورت معنای قانونی دادن به حضور شخصیت و رفتار کاریزما را فراهم ساخت و به لحاظ قانونی عمل کاریزمایی به عمل قانونی یا سنتی تبدیل شد. از این زمان به بعد است که همه تلاش‌ها در ثبات و ساختن جامعه تا تخریب آن بکار برده می‌شود و شخص کاریزما در جهت کنترل پیروان اقدام می‌کنند.

## ● اشاره

نجلعلی، غلامی

این مجموعه نوشتارها از جهات متعددی قابل تأمل هستند که به مواردی به اختصار اشاره می‌شود:

۱. آقای آزادارمکی می‌گویند «در این‌که کدام یک از انواع سلطه (سنتی، قانونی و کاریزما) متناسب با حضرت امام خمینی علیه السلام است؟... گفته‌ها تأکیدکننده تناسب سلطه کاریزمایی در شخصیت حضرت امام و مریدان اوست» در حالی که می‌توان پرسید چه ضرورتی دارد که ما تئوری منسوخ شده و بر، که امروز در اندیشه متفکران سیاسی جایگاهی ندارد را منطبق بر انقلاب اسلامی و امام کنیم تا ناچار گردیم یکی را برای مشروعیت قدرت امام انتخاب کنیم. نتیجه کاریزما دانستن امام این است که ملتزم شویم قدرت و حکومت ایشان قانونی و عقلایی نبود.

۲. پرسش اساسی این است که آیا اصولاً امکان دارد که ما حضرت امام علیه السلام را در قالب سلطه کاریزماتیک ماکس وبر قرار دهیم؟ با اندکی تأمل به استحاله بودن چنین ملازمه‌ای پی خواهیم برد. وبر در یک تیپ‌بندی جامعه‌شناختی، اقتدار سیاسی را به سیادت سنتی (موروثی) کاریزمایی (فرهمندان) و قانونی (عقلایی) تقسیم می‌کند. این هر سه نوع سیادت منبعی برای مشروعیت سیاسی است. «کاریزما» بر شخصیت فردی منطبق است که دارای ویژگی منحصر به فرد است و به عنوان کسی که صاحب توانایی‌های فوق طبیعی انسانی یا حداقل استثنایی است، شناخته می‌شود. کاریزما در دوران سنتی و عقلایی بزرگ‌ترین نیروی انقلابی است و با پیروزی انقلاب، مشروعیت نظام سیاسی جایگزین شده وابسته به اقتدار کاریزماست.<sup>۱</sup> به عقیده وبر سیادت کاریزمایی در شکل و حالت خود دارای سرشتی غیرمعمول است، مناسبات اجتماعی شدیداً شخصی است که به اعتبار و اثبات

بازتاب اندیشه ۹۹

۲۴

کاریزمایی  
و فرهمندی

۱. وبر، ماکس، اقتصاد و جامعه، گروه مترجمان، انتشارات مولی، چاپ اول، ص ۳۹۲

خصائص کاریزمایی بستگی دارد. بنابراین سیادت و نفوذ کاریزمایی پایدار نیست و با مرگ کاریزما، اقتدار سیاسی جامعه عمیقاً دگرگون می‌شود.<sup>۱</sup> این دگرگونی نتیجه فرایند گریزناپذیری است که وبر از آن به عنوان «روزمرگی و عادی شدن کاریزما نام می‌برد»<sup>۲</sup> دوره عادی‌سازی مرحله بحرانی است که به محض این‌که سیادت کاریزمایی عنصر اعتقاد و ایمان حاد عاطفی را از دست بدهد، تبدیل آن به سیادت سنتی اجتناب‌ناپذیر است. وبر اعتقاد دارد فرایند عادی‌سازی همان «بحران‌گذار» است یعنی گذار از یک وضعیت فوق طبیعی و غیرعقلایی به وضعیت طبیعی (سنتی یا قانونی) در نتیجه جامعه از موقعیت انقلابی خارج می‌شود. اساس بحران‌گذار عبارت است از دنیوی شدن عوامل ذهنی و عین نظام اجتماعی.

حال اگر ما حضرت امام خمینی ره را منطبق با مفهوم کاریزمایی وبر فرض کنیم، کما این‌که نویسندگان این مجموعه مقالات این تلاش را کرده‌اند، قطعاً با پرسش‌هایی در این زمینه مواجه خواهیم شد. در ابتدا باید پیش‌بینی وقوع فرآیند عادی‌سازی انقلاب اسلامی را پس از امام کرده باشیم. یعنی گذار از موقعیت کاریزمایی امام به موقعیت عادی با ویژگی‌های طبیعی، به عبارت دیگر از یک موقعیت انقلابی، معنوی و مقدس به وضعیت غیرانقلابی، دنیوی و تقدیس‌گریز.

آقای عباس عبدی پیرامون این حالت می‌گوید «سیادت کاریزما برای شرایط ویژه و نه روزمره و دنیوی است و با قواعد جاری شناخته شده رفتار، لزوماً تطابقی ندارد و از این رو بی‌توجهی به چنین کاری موجب عادی شدن کاریزما و خالی شدن از آن کارکرد می‌شود» واقعیت این است که تئوری سیادت کاریزمایی ماکس وبر به هیچ وجه منطبق بر شخصیت استثنایی حضرت امام ره نمی‌باشد.

الف) اولین نقد این است که بعد از رحلت حضرت امام ره چنین روندی در ایران قابل مشاهده نیست و انقلاب اسلامی نه به مرحله سنتی برگشت و نه خود را به سیادت عقلایی که ماکس وبر مدعی آن است مبدل کرد و نه اصول و ارزش‌های انقلاب و مقدسات را فراموش نمود. ارزش‌هایی همچون سلطه‌ستیزی، استقلال‌طلبی، آزادمندی، خودباوری. و این نشان دهنده عدم انطباق انقلاب اسلامی با تئوری کاریزمایی است.

ب) دومین نقد این‌که افرادی در مرحله عادی‌سازی و بحران‌گذار باید متولی این مرحله باشند چه سلطنت‌طلب‌ها و فراریان خارج از کشور که قصد احیاء نظام سنتی را دارند و چه حاملان عقلانیت مدرن که در کشورهای غربی مقیم و قصد ایجاد نظام دموکراتیک به سبک غربی را در ایران دارند و چه شبه‌روشن‌فکران دینی داخل کشور که سعی بلیغ دارند اسلام غربی و آمریکایی را ترویج و تبلیغ نمایند، هیچ کدام چنان اهمیت و پایگاه اجتماعی ندارند



که بتوانند بازیگران اصلی مرحله عادی سازی انقلاب اسلامی شوند و این شاهد دیگر بر منطبق نبودن انقلاب اسلامی با تئوری کاریزمایی است.

ج) نقد سوم این است که آنچنان که وبر اعتقاد دارد، نفوذ کاریزمای مذهبی در زمان حیات وی می باشد و بعد از او این حالت معنوی و دین مدارانه به حالت دنیوی با سکولاریسم مبدل خواهد شد؛ اما در ایران بعد از رحلت امام<sup>ع</sup> اصلاً چنین چیزی رخ نداد و بعد از گذر سال های متمادی همچنان امام<sup>ع</sup> از نفوذ و اقتدار برخوردار می باشد. و خط اصیل امام<sup>ع</sup> مسیر روشن پویندگان راه انقلاب اسلامی است و این نشان دهنده آن است که مردم اندیشه امام را فهم کرده و پیرو آن هستند.

۳. آقای علوی تبار می گوید «در چنین شرایطی هم «مشروعیت» نظام و هم «شیوه مشارکت» در آن و هم «گفتمان رسمی» آن متأثر از غلبه فرهنگ دینی بر آن خواهد بود» چنین ادعایی هرگز به شخصیت حضرت امام و انقلاب منطبق نخواهد بود. امام به عنوان یک مرجع دینی (که ولایت سیاسی از باب فقیه عادل دارد) وارد صحنه شد و مردم نیز او را با همین عنوان قبول و اطاعت کردند و نظامی که هم شکل گرفت، بر همین اساس بود و اصولاً مشروعیت قدرت در قانون اساسی ج.ا.ا الهی - مردمی است یعنی قدرت از طرف شارع مقدس به فقیه جامع الشرائط تفویض می شود و مردم در عینیت بخشیدن به آن سهم ویژه ای دارند. در حقیقت مشروعیت قدرت الهی است و مقبولیت آن مردمی است، بنابراین مشروعیت سلطه امام ناشی از نصب عام شرعی است نه به علت واجد بودن برجستگی های شخصی یا همان کاریزما.

۴. یکی از مسایل مطرح در کاریزما، بحث جانشینی اوست. وبر معتقد است که جانشین کاریزما، هیچ گونه شباهتی از لحاظ ویژگی های شخصیتی و خصائص فردی، به کاریزما ندارد و دوران جانشین، نوع سلطه تغییر خواهد کرد. آقای عباس عبدی پیرامون جانشین می گوید «بدترین حالت برای پیروان وقتی حادث می شود که از یک سو کاریزما را از دست بدهند و فردی را برای جانشین کردن او در ذهنیت نیابند و از سوی دیگر، آمادگی روانی پذیرش انواع دیگر اقتدار سنتی یا قانونی را نیز نداشته باشند، در چنین وضعیتی در نوعی خلاء و سیالیت قرار می گیرند» اما آنچه اتفاق افتاد برخلاف این تحلیل هاست. اولاً جانشین حضرت امام یعنی مقام معظم رهبری بیشترین وجه تشابه را با امام دارد و در ویژگی های نظیر شجاعت، صراحت، قاطعیت، تکلیف گرایی، عدالت طلبی، دفاع از محرومین و... پای در جای پای امام نهاده است و ثانیاً نوع نظام جمهوری اسلامی در زمان جانشین حضرت امام هیچ گونه تغییر پیدا نکرد.

۵. آزاد ارمکی می گوید «در سلطه کاریزمایی هم، سلطه مشروع است. افراد به قداست خاص و استثنایی فرد کاریزما تن به سلطه داده و دستوراتی که از ناحیه فرد کاریزما صادر می شود، بدون هیچ تأملی و اعتراضی مورد پذیرش تابعان قرار می گیرد و بدان عمل

می‌شود» آیا این ظلم به مردم آگاه و هوشیاری نیست که به گواه تاریخ هرگاه، هر دسته و گروه و قشون سیاسی و غیرسیاسی، از اسلام ناب فاصله گرفتند، مردم با آنان برخورد کرده و از آنها روی گرداندند و کنارشان نهادند؟ کدام انسان منصفی می‌تواند اندیشمندانی چون شهید بهشتی<sup>ع</sup>، مقام معظم رهبری، آیت‌الله طالقانی<sup>ع</sup>، شهید مدنی<sup>ع</sup> و شهید چمران<sup>ع</sup> و... که از جمله نام‌آوران علم و حکمت و عرفان و اجتهاد و از پیش‌قراولان انقلاب اسلامی بودند را در زمره پیروان و تابعان محض کاریزما قرار دهد که بدون هیچ تأملی مطیع بودند؟ آیا امثال شخصیت‌های مثل شهید مطهری<sup>ع</sup> و دکتر مفتاح<sup>ع</sup> و... نمونه‌های خردورزی در میان پیروان امام<sup>ع</sup> نیستند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی